

دکتر یحیی جلیوند

وکیل پایه یک دادگستری

شعب تشخیص دیوانعالی کشور معضلات قانونی - نارسایی‌ها

قبل از تصویب و اجرای قانون، اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۸۱/۷/۲۸، و تشکیل شعب تشخیص دیوانعالی کشور، با آنکه اصل بر لازم‌الاجرا بودن احکامی بود که به علت عدم تجدیدنظرخواهی یا طرح درخواست تجدیدنظر در دادگاه‌های تجدیدنظر استان یا دیوانعالی کشور قطعیت یافته بود، لکن با توجه به مواد ۲۳۵ و ۲۶۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ و مواد ۳۲۶ - ۳۸۷ - ۴۱۱ و ۴۱۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱، باب اعتراض و درخواست تجدیدنظر مجدد نسبت به احکام قطعی مزبور از طریق: دادستان کل کشور، رییس دیوانعالی کشور، رییس حوزه قضائی یا هر قاضی دیگری که طبق مقررات قانونی پرونده تحت نظر وی قرار می‌گرفت همچنان مفتوح بود، تا آنجا که حتی در بعضی موارد قضات مجری حکم نیز در مقام اجرا متعرض اشتباه قاضی یا مغایرت حکم قطعی با مقررات قانونی یا ضوابط شرعی می‌شدند.

مبنای کنترل و اعتراض نیز همان‌گونه که اشاره رفت، اعم از اشتباه قاضی صادرکننده حکم قطعی و مابینت رأی با قوانین به طور مطلق و ضوابط شرع انور بود و در واقع کلیه مقررات شکلی، موضوعی و حکمی را دربر می‌گرفت و در حقیقت اعتبار احکام قطعی به لحاظ تعدد مقامات و مراجع کنترل و گستره علل و مبنای این بررسی، به شدت

خداشه دار شده بود. به ویژه که این گونه ممیزی نسبت به احکام قطعی، محدود و منحصر به یک بار و یک مرجع نشده بود و عملاً اتفاق می افتاد که با وصف رد اعتراض در یک مرجع، مرجع دیگری همان اعتراض را می پذیرفت، یا تقاضایی که یک بار مطرح و مردود اعلام شده بود بار دیگر در همان مرجع استماع می شد و مورد قبول قرار می گرفت.

قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب با تشکیل شعب تشخیص دیوانعالی کشور به این وضع ناهنجار که نه تنها اصل لازم الاجرا بودن احکام قطعی بلکه اعتبار و شئون تشکیلات قضائی ما را در سطح داخلی و بین المللی زیر سؤال برده بود تا حدی پایان بخشید زیرا:

از یکطرف تمام موادی که به نحوی اعتراض به احکام قطعیت یافته را به طرق مختلف تجویز می کرد (به استثنای ماده مربوط به اختیارات ریاست قوه قضائیه) نسخ شد و تجدیدنظرخواهی مجدد نسبت به این قبیل احکام در مرجع واحد یعنی شعب تشخیص دیوانعالی کشور تمرکز یافت (تبصره ۲ ماده ۱۸ و ماده ۳۹ قانون اصلاحی).

و از طرف دیگر موضوع و مبنای تجدیدنظرخواهی محدود و منحصر به موردی شد که: رأی برخلاف نص صریح قانون و یا در موارد سکوت قانون مخالف مسلمات فقه باشد (ذیل ماده ۱۸ قانون اصلاحی و تبصره ۱ راجع به آن).

گرچه تمرکز شکایت از احکام قطعی در شعب تشخیص و محدود شدن موضوع تجدیدنظرخواهی به مخالفت رأی با نص صریح قانون یا مسلمات فقه در مقایسه با آشفتگی و ناهماهنگی قبل از تصویب قانون اصلاحی، به نوبه خود قدم مثبتی به حساب می آید لکن راهکاری که قانون مزبور برای تقدیم درخواست و تکمیل آن و رسیدگی شعب تشخیص پیش بینی کرده است، به لحاظ عدم توجه به روحیات و واقعیات حاکم بر جامعه و عدم رعایت اصول شناخته شده حقوقی و مسایل و موضوعات مهم دیگری که در زیر به آنها اشاره خواهد شد، عملاً مراجعین و شعب تشخیص دیوانعالی را با مشکلات جدی مواجه ساخته به قراری که می توان گفت با استمرار وضع موجود حصول اهداف موردنظر مقنن مشکل بلکه غیرممکن است.

الف) مشکلات مربوط به تقدیم درخواست

ماده اول قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی مصوب ۱۳۷۳ که نسبت به قانون اصلاحی قانون مادر محسوب می‌شود اهداف قانون راحل و فصل کلیه دعاوی از طریق مراجعه مستقیم به قاضی اعلام کرده است که مراد از آن دسترسی سهل و سریع به قاضی به منظور حل و فصل اختلافات می‌باشد. در حالی که تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ درست در جهت مخالف هدف پیش‌بینی شده در ماده مزبور مقرر داشته: درخواست تجدیدنظر نسبت به آرای قطعی مذکور در این ماده... باید ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی به شعبه یا شعبی از دیوانعالی کشور که شعبه تشخیص نامیده می‌شود تقدیم گردد. و حسب ماده ۲۶ آیین‌نامه قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب: با وصول تقاضا، دفتر کل شعب تشخیص آن را ثبت و رسیدی مشتمل بر نام متقاضی، طرف او و تاریخ تقدیم تقاضا با شماره ثبت به تجدیدنظرخواه تسلیم کرده و بر روی کلیه اوراق تاریخ تقدیم درخواست را ثبت می‌کند. تاریخ مزبور تاریخ تجدیدنظرخواهی محسوب می‌شود.

با توجه به مواد فوق کلیه متقاضیان درخواست تجدیدنظر از احکام قطعی یا وکلای آنان، از اقصی نقاط کشور (شرق، غرب، شمال، جنوب و مرکز) مکلف‌اند برای تسلیم درخواست مزبور و دریافت رسید و اطمینان از تاریخ تقدیم تقاضا، به دفتر کل شعب تشخیص دیوانعالی کشور در تهران مراجعه کنند.

و با در نظر گرفتن اینکه ماده ۱۸ تأکید کرده است: درخواست باید به شعب تشخیص داده شود، دادگاه صادرکننده رأی می‌تواند از پذیرش تقاضا خودداری کند. و بر فرض قبول تقاضا از سوی شعبه مزبور چون تاریخ وصول به دفتر کل تاریخ تجدیدنظرخواهی محسوب می‌شود، چنانچه از تاریخ ارسال تقاضا تا وصول به دفتر کل شعب تشخیص بیش از یک ماه بگذرد، تقاضا خارج از موعد تلقی و رد خواهد شد. لذا مراجعه مستقیم متقاضی به دفتر کل شعب تشخیص در تهران در اغلب قریب به اتفاق موارد اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

و هرگاه عدم آگاهی حقوقی توده مردم و عدم دسترسی آسان به حقوقدان و وکلای دادگستری به ویژه در شهرستان‌ها را نیز به شکل مراجعه مستقیم متقاضیان از سراسر

کشور به دفتر کل شعب تشخیص بیفزاییم، متوجه خواهیم شد که نه تنها هدف دسترسی سهل و سریع به مرجع قضائی و قاضی حاصل نشده بلکه آحاد مردم جامعه از این بابت با مشکل عظیمی که مستلزم صرف وقت و نیرو و هزینه گزاف می باشد دست به گریبانند.

ب) مشکلات مربوط به تکمیل پرونده‌ها

درخواست تجدیدنظر نسبت به آرای قطعی طبق ماده ۲۵ آیین نامه قانون اصلاحی باید منضم به رأی قطعی، گواهی دادگاه صادرکننده رأی در مورد تاریخ ابلاغ رأی، مشخصات و اقامتگاه طرفین و دلایل تجدیدنظرخواهی باشد، لذا چنانچه به ترتیب مذکور در بند الف درخواست تجدیدنظر در دفتر کل شعب تشخیص به ثبت برسد با توجه به اینکه حسب ماده ۲۷ آیین نامه تکمیل پرونده با شعبه تشخیص است عملاً فروض ذیل قابل پیش بینی است:

● **فرض اول:** این است که گواهی دفتر دادگاه صادرکننده حکم قطعی در مورد تاریخ ابلاغ رأی ضمیمه است و پرونده از سایر جهات مقرر در ماده ۲۵ آیین نامه نیز تکمیل است. در این صورت در نوبت رسیدگی قرار می گیرد.

● **فرض دوم:** این است که پرونده از جهات فوق ناقص است، در این صورت حسب مستفاد از ماده ۲۷ آیین نامه دفتر شعبه تشخیص بدو باید از متقاضی بخواهد گواهی دفتر دادگاه صادرکننده رأی را در مورد تاریخ ابلاغ رأی ارایه دهد. و با ارایه این گواهی چنانچه احراز شد درخواست ظرف یک ماه مقرر در ماده ۱۸ قانون اصلاحی تسلیم شده است با صدور اخطار رفع نقص در مقام رفع سایر نقایص پیش بینی شده در ماده ۲۵ آیین نامه نظیر پرداخت هزینه و غیره برآید. چنانچه درخواست خارج از موعد باشد موجبی برای اخذ هزینه دادرسی به ماخذ تجدیدنظرخواهی در دیوان عالی کشور و رفع سایر نقایص وجود نخواهد داشت.

ناگفته پیداست که با توجه به وسعت کشور و گستردگی مراجع قضائی در شهرها و استان های مختلف، طی این تشریفات به منظور تعیین تکلیف و تکمیل درخواست، چه صرف وقت و نیرو و بوروکراسی پرهزینه و دامنه داری را برای قوه قضائیه و شعب تشخیص دربر داشته و خواهد داشت. به ویژه در مورد اموال غیرمنقول واقع در تهران و

شهرستان‌ها که هزینه دادرسی به مأخذ تجدیدنظرخواهی در دیوانعالی کشور لزوماً باید براساس ارزش منطقه‌ای املاک برآورد و وصول شود. و احراز ارزش منطقه‌ای املاک واقع در شهرستان‌ها و برآورد هزینه دادرسی آنها گاه مکاتبات و صرف وقت بیشتری را می‌طلبد که به نوبه خود بر مشکلات مردم عادی که چندان واقف به امور نیستند و نیز دفاتر شعب تشخیص می‌افزاید.

ج) مشکلات مربوط به تراکم پرونده‌ها

با متمرکز شدن شکایت از احکام قطعی در شعب تشخیص و منحصر شدن موضوع تجدیدنظرخواهی به مغایرت رأی تجدیدنظرخواسته با نص صریح قوانین یا مسلمات فقه ابتدا تصور می‌شد تشکیل ۵ یا حداکثر ۱۰ شعبه تشخیص بتواند پاسخگوی نیازهای مراجعین در این خصوص باشد. لکن چون در ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب مهرماه ۸۱ حد نصابی برای قابلیت تجدیدنظر از احکام قطعی در نظر گرفته نشده و مطلق آرای قطعی حقوقی و کیفری با فرض مغایرت با نص صریح قانون یا مسلمات فقه (در موارد سکوت قانون) قابل تجدیدنظر در شعب تشخیص دیوانعالی معرفی شده، روحیه غالب جامعه نیز بر عدم تمکین از آرای صادره و استفاده از آخرین فرصت‌ها استوار است. لذا جز در موارد استثنایی تقریباً هر حکم قطعی با یک درخواست تجدیدنظر به عنوان شعب تشخیص دیوانعالی کشور همراه است و سیل درخواست‌ها از سراسر کشور به سوی شعب تشخیص در مرکز سرازیر است؛ به قراری که ظرف کمتر از دو سال تعداد شعب تشخیص به ۱۵ شعبه و تعداد پرونده‌ها در هر سال به بیش از سی هزار پرونده افزایش یافته است. این روند رو به تزاید به تناسب آرای قطعی صادره از محاکم همچنان استمرار دارد. چون تعداد شعب تشخیص در مقایسه با حجم پرونده‌های واصله هنوز هم محدود است، متوسط اوقات رسیدگی شعب مزبور به حدود بیست ماه و گاهی بیشتر بالغ شده است و ادامه این وضع آثار ذیل را در بر داشته و خواهد داشت:

۸. از نظر کیفی و کنترل نارسایی‌ها و اشتباهات آرای مراجع تجدیدنظر و به طور کلی احکام قطعی با توجه به موضوع رسیدگی که صرفاً ناظر به مغایرت آرای

تجدید نظر خواسته با نص صریح قانون یا مسلمات فقه است، شعب تشخیص بیش از حد محدود شده‌اند به نحوی که با این اختیار محدود، نه کنترل جمیع اشتباهات آرای قطعی فی الواقع امکان پذیر است نه قضات شعب تشخیص که در عالی ترین سطح در مقام صدور رأی نهایی هستند می‌توانند به مسؤلیت و رسالت و عدالتی که متناسب با شأن این مرتبه از رسیدگی است جامه عمل بپوشانند و نه امیدهایی که جامعه به این نهاد نوپای قضائی بسته بود در عمل محقق شده است.

۴. از نظر کمی نیز به جهت آنکه مطلق آرای قطعی بدون در نظر گرفتن نوع اتهامات و دعاوی مالی و غیر مالی و اهمیت و نصاب آنها قابل تجدید نظر خواهی در شعب تشخیص معرفی شده‌اند، با توجه به تعداد و تراکم روزافزون پرونده‌ها، یا باید نوبت‌های رسیدگی بیش از بیست ماه را پیش‌بینی و تحمل کنیم یا هرازگاهی به تعداد شعب موجود تشخیص در دیوان عالی بیفزاییم تا حدی که چهره دادگاه‌های تجدید نظر سراسر کشور در مقیاسی محدودتر در دیوان عالی کشور تحت نام شعب تشخیص ترسیم شود، یا به هر دو پیامد نامطلوب فوق که متناسب با شأن شعب تشخیص نیست تن در دهیم.

د) معضل مربوط به عدم رعایت حق دفاع

حق دفاع از اساسی ترین حقوق اصحاب دعوی در جریان دادرسی است که همه سیستم‌های حقوقی بر آن اتفاق دارند، مشکل مهم دیگر عدم رعایت حق دفاع تجدید نظر خوانده در این قانون است. با اینکه حسب ماده ۲۹ آیین‌نامه قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب نحوه رسیدگی شعب تشخیص و اقدام دفاتر شعب مزبور تابع قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و مدنی مصوب سال ۷۸ و ۷۹ است و با اینکه به موجب ذیل تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب شعب تشخیص پس از رسیدگی ماهوی چنانچه وجود خلاف بین را احراز کنند رأی قطعی تجدید نظر خواسته را نقض و رأی مقتضی صادر می‌کنند و تصمیم آنها قطعی و غیر قابل اعتراض می‌باشد، لکن در این قانون و آیین‌نامه مربوط به آن، تکلیفی به ارسال نسخه ثانی درخواست و ضمائم برای تجدید نظر خوانده و اعطای فرصت پاسخ یا دعوت طرفین و بالجمله ترتیب اطمینان

بخشی برای رعایت حق دفاع تجدیدنظرخوانده در نظر گرفته نشده است. هرچند در ماده ۳۰ آیین‌نامه گفته شده است: شعب تشخیص می‌توانند در صورت ضرورت از اصحاب دعوی دعوت به عمل آورند و در واقع به نحوی در فرض ضرورت، باب رسیدگی اختصاری از طریق دعوت طرفین مفتوح است. لکن به سبب مشکلات عملی از جمله کثرت غیرمتعارف و غیرقابل تحمل پرونده‌های هر شعبه، بعد مسافت، مشکلات مربوط به ابلاغ و دعوت اصحاب دعوی از اقصی نقاط کشور به مرکز و... دعوت طرفین به ندرت صورت می‌گیرد و غالباً تجدیدنظرخوانده از درخواست تجدیدنظر و رسیدگی و صدور رأی بی‌اطلاع می‌ماند و دفعتاً با رأیی غیرمنتظره مواجه می‌شود که با وصف رسیدگی ماهوی شعب تشخیص به هیچ وجه با اصول حقوقی سازگار نیست.

ه) مشکلات اجرایی و عملی

از جمله اصول شناخته شده آیین دادرسی این است که به ماهیت هر اتهام یا ادعا در دو مرحله رسیدگی می‌شود: بدوی و تجدیدنظر و مادام که رسیدگی ماهوی در مرحله تجدیدنظر جریان دارد و حکم بدوی قطعیت نیافته است، قابلیت اجرا ندارد. قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و آیین‌نامه اجرایی آن از طرفی رسیدگی ماهوی مجدد نسبت به احکام قطعی را (ولو به طور محدود) تجویز کرده و از طرف دیگر حسب ذیل ماده ۲۸ آیین‌نامه اجرایی اعلام داشته است:

صرف درخواست تجدیدنظر در شعب تشخیص مانع از اجرای حکم نیست، لکن چنانچه عضو تهیه‌کننده گزارش، در گزارش خود پیشنهاد توقف اجرای حکم را بدهد، در صورتی اجرای حکم متوقف خواهد شد که در جلسه فوق‌العاده پیشنهاد شده به تصویب اکثریت اعضای شعبه برسد. نتیجه این موضعگیری خلاف اصول از طرف مقنن این است که در عین حال که رسیدگی ماهوی نسبت به قضیه در شعبه تشخیص جریان دارد، حکم تجدیدنظر خواسته قابل اجراست و با در نظر گرفتن اینکه در عمل رسیدگی خارج از نوبت نسبت به پرونده‌هایی که درخواست توقف اجرای حکم به عمل آمده و اکثریت پرونده‌ها را تشکیل می‌دهد مقدور نیست و گزارش جریان رسیدگی جز در

موارد استثنایی معمولاً در نوبت رسیدگی چندین ماهه صورت می‌گیرد، حکم ذیل ماده ۲۸ آیین‌نامه چندان مؤثر و راهگشا نیست. به ویژه که در مورد توقف اجرای حکم نیز رویه ثابتی وجود ندارد و بعضی شعب به ندرت درخواست توقف را می‌پذیرند و بعضی دیگر نیز توقف را به موارد غیرقابل جبران نظیر حکم تخریب و قلع بنا و نظایر آن منحصر کرده‌اند و عملاً شعب بدوی که مجری حکم می‌باشند و شعب تشخیص که در حال رسیدگی ماهوی هستند راه‌های معارض یکدیگر را طی می‌کنند یکی رأی قطعی تجدیدنظر خواسته را اجرا می‌کند و دیگری با وصف اجرای حکم پرونده را در نوبت رسیدگی چند ماهه، قرار داده که بررسی و احراز کند خلاف بین قانون یا شرع مصداق دارد یا خیر؟ و در فرض ثبوت این معنا نقض حکم اجرا شده، ناگفته پیداست چه تبعات ناگواری به بار خواهد آمد.

و) مشکلات دیگر ابهام در حدود صلاحیت شعب تشخیص است

روشن نیست آرای صادره از شعب دیوانعالی کشور که رسیدگی فرجامی می‌کنند نیز قابلیت درخواست تجدیدنظر در شعب تشخیص را دارد یا خیر؟ از مقایسه بندهای الف و ب ماده ۳۳۱ و صدر ماده ۳۶۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی و بندهای ۱ و ۲ آن چنین استنباط می‌شود که:

اولاً: دعاوی راجع به اصل نکاح و طلاق و فسخ و حجر و وقف و تولیت و نسب قابل رسیدگی فرجامی در دیوانعالی کشور است.

ثانیاً: در دعاوی مالی نسبت به احکامی که خواسته آن بیش از بیست میلیون ریال است نیز چنانچه محکوم علیه ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ رأی نسبت به آن در دادگاه استان تجدیدنظرخواهی به عمل نیاورده باشد، ظرف مدت بیست روز از انقضای بیست روز اول می‌تواند در دیوانعالی کشور فرجامخواهی کند.

با این تفاوت که رسیدگی دادگاه‌های تجدیدنظر استان رسیدگی ماهوی و ارزیابی مجدد دلایل طرفین است در حالی که حسب ماده ۳۶۶ قانون مزبور: رسیدگی فرجامی در دیوانعالی کشور عبارت است از انطباق یا عدم انطباق رأی مورد درخواست فرجامی

با موازین شرعی و مقررات قانونی. به هر تقدیر در باب اینکه آیا احکام صادره از شعب فرجامی دیوانعالی کشور در امور حقوقی و کیفری نیز قابل تجدیدنظر در شعب تشخیص دیوانعالی می‌باشد یا خیر اختلاف نظر وجود دارد.

بعضی از شعب تشخیص با توجه به تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب که آرای قطعی را اعم از آرای دانسته است که: در مرحله نخستین صادر شده و به علت انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی قطعی شده باشد یا قانوناً قطعی باشد یا از مرجع تجدیدنظر صادر شده باشد. حکم ماده را منصرف از آرای صادره از شعب فرجامی دیوانعالی کشور دانسته، آرای را که در نتیجه فرجامخواهی صادر شده قابل تجدیدنظر در شعب تشخیص نمی‌دانند.

لکن بعضی شعب دیگر تشخیص به اعتبار اینکه رسیدگی فرجامی به آرای صادره از شعب مزبور قطعیت و قابلیت اجرایی می‌بخشد و فرجامخواهی در موارد حقوقی و کیفری مزبور نظیر تجدیدنظرخواهی در دادگاه‌های استان مانع اجرای رأی است و حکم قانونگذار در ماده ۱۸ اصلاحی ناظر به آرای قطعی است، صرفنظر از اینکه از دادگاه‌های تجدیدنظر یا شعب فرجامی دیوانعالی صادر شده باشد. از این رو آرای صادره از شعب دیوانعالی را که پس از رسیدگی فرجامی صادر می‌شود قابل تجدیدنظر در شعب تشخیص می‌دانند. چون هیأت عمومی نیز در این باره تعیین تکلیف نکرده این اختلاف نظر همچنان استمرار دارد و حقوق اصحاب دعوی نیز به تبع این اختلاف نظر معلق و نامشخص و دستخوش شانس و تصادف است.

ز) مشکل دیگر مربوط به قرارهای قطعی است که در شعب تشخیص مورد تجدیدنظرخواهی واقع می‌شود. ذیل تبصره ۲ ماده ۱۸ اصلاحی مقرر داشته است: در صورتی که شعبه تشخیص وجود خلاف بین را احراز کند رأی را نقض و رأی مقتضی صادر می‌نماید...

حکم تبصره در خصوص احکام روشن است و شعبه تشخیص در فرض احراز خلاف بین و نقض حکم، خود رأی مقتضی صادر می‌کند. لکن در مورد قرارها ابهام وجود دارد. زیرا صدور قرار مسبوق به رسیدگی ماهوی و بررسی دلایل طرفین نیست بلکه به علت

ایرادات شکلی صادر شده است، فی‌المثل دادگاه خود را صالح ندانسته یا دعوی را متوجه خواننده ندانسته و قرار رد دعوی صادر کرده است. حال چنانچه شعبه تشخیص پس از رسیدگی به درخواست تجدیدنظر از قرار، آن را برخلاف نص صریح قانون تشخیص داد و نقض کرد آیا حسب ذیل تبصره ۲ ماده ۱۸ اصلاحی خود باید رسیدگی ماهیتی کرده و رأی مقتضی صادر کند، یا پرونده را برای رسیدگی ماهوی به دادگاه صادرکننده قرار اعاده دهد؟

اصول حقوقی که به موجب آن رسیدگی به ماهیت هر دعوی یا اتهام در دو مرحله بدوی و تجدیدنظر صورت می‌گیرد و قوانین آیین دادرسی ما نیز آن را پذیرفته است ایجاب می‌کند که رسیدگی به ماهیت قضیه پس از نقض به دادگاه صادرکننده قرار ارجاع شود و لکن با توجه به ظاهر تبصره ۲ ماده ۱۸ عقیده مخالف نیز وجود دارد که ضرورت دارد رفع اشکال و ابهام شود.

ح) و بالاخره روشن نیست رأیی که پس از نقض از شعبه تشخیص دیوانعالی صادر می‌شود قابل اعتراض ثالث و اعاده دادرسی است یا خیر؟
اکنون نظر غالب شعب تشخیص با توجه به عبارت ذیل تبصره ۲ ماده ۱۸ اصلاحی دایر به اینکه:

...تصمیمات یاد شده شعبه تشخیص در هر صورت قطعی و غیرقابل اعتراض می‌باشد... بر عدم پذیرش درخواست اعتراض ثالث و اعاده دادرسی است.
لکن با توجه به اینکه رأی شعبه تشخیص پس از نقض رأی ماهوی است و ممکن است از صدور این رأی به حقوق شخص ثالثی که در پرونده مداخله نداشته است خلل وارد شود یا جهت یا جهات موجهی برای درخواست اعاده دادرسی از سوی محکوم علیه ارایه شود ناگزیر برای حفظ حقوق این اشخاص نیز باید تدبیری اندیشید و مسدود کردن باب احقاق حق زبنده و صحیح نیست.

آنچه به عنوان معضلات قانونی شعب تشخیص دیوانعالی کشور به آنها اشاره شد نمونه‌هایی است که به نظر نگارنده رسیده است و بدون شک مشکلات و نارسایی‌ها محدود به موارد مزبور نیست و قضات اندیشمند شعب تشخیص که هر یک سرمایه

ارزشمندی از دانش و تجربه قضائی همراه دارند و هر روز با مشکلات مزبور مواجه می‌باشند بهتر و عمیق‌تر با موانع و نواقص قانونی کار آشنا هستند. لذا به جهت تأثیر و اهمیت این نهاد مهم قضائی در شئون اجتماعی و اقتصادی و حتی روابط داخلی و خارجی کشور اقتضا دارد هیأتی از قضات برجسته شعب تشخیص و سایر قضات دیوانعالی کشور و اساتید دانشگاه و صاحب‌نظران حقوقی از طرف قوه محترم قضائیه تشکیل و با بررسی همه‌جانبه و دقت و صبر و تأملی که لازمه تدوین و نگارش قوانین ماندنی است در مقام رفع معضلات و اصلاح مقررات مربوط به شعب تشخیص و هموار کردن طریق احقاق حق برآیند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی